در پنجمین جلسه از سلسله نشست‌های «نقد ایده علوم سیاسی» مطرح شد

باید از کلیشه‌های اندیشه سیاسی گذر کرد

عکاس: احمد هاشمی، آیم هویدیکیان

فرهیختگان در پنجمین جلسه از سلسله نشست‌های «نقد ایده علوم سیاسی» که به همت «مرکز همکاری‌های علمی و بین‌الملل» و «پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی» و با همکاری روزنامه «فرهیختگان» برگزار می‌شود، کرسی ترویجی عرضه و نقد ایده علمی با عنوان «مناسبات اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه» در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی دانشگاه باقرالعلوم برپا شد. در این جلسه دکتر نجمه کیخا (عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی) ارائه‌دهنده و دکتر مهدی فدایی مهربانی (عضو هیات علمی دانشگاه تهران) به‌عنوان ناقد و محسن جبارنژاد به‌عنوان دبیر علمی حضور داشتند. متن تفصیلی و اختصاصی «فرهیختگان» از این نشست را از نظر می‌گذرانید.

جبارنژاد ایده‌های مهمی امروزه در حوزه اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی در فضای قم مطرح می‌شود؛ منتها اشکالی که وجود دارد این است که متاسفانه این ایده‌ها پیوست رسانه‌ای لازم را ندارد. فلسفه برگزاری این سلسله نشست‌های نقد ایده، ازجمله همین است که کار، پیوستار رسانه‌ای لازم را پیدا کند. در این نشست در مورد نقد ایده مناسبات و اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه به دکتر وگو خواهیم نشست. صاحب محترم ایده سرکار خانم دکتر کیخا، عضو محترم هیات علمی گروه علوم‌سیاسی دانشگاه شهیدبهشتی و ناقد محترم هم جناب آقای دکتر فدایی مهربانی، عضو محترم هیات علمی دانشگاه تهران هستند و ما در خدمت هر دو بزرگوار هستیم. من در ابتدا قدری حرف بحث می‌کنم و سپس در خدمت اساتید خواهم بود. دریاب نوع مناسبات میان اخلاق و سیاست، تفاوتی از دوگانگی مطلق تا یگانگی مطلق ارائه شده است. دوگانگی اخلاق و سیاست، محصول جهان مدرن است، حال آنکه وحدت این دو، بیشتر در فلسفه سیاسی کلاسیک (اعم از فلسفه‌های یونان و حکمای مسلمان)، تعقیب می‌شده است. این نزدیکی و وحدت آنقدر جدی است که تایلور نظریه سیاسی را سطوره‌ای متمایز از نظریه اخلاق و اومی‌پندارد و نه حتی آن را حامل کاربرد تفکیک اخلاقی در قلمرو سیاسی می‌داند، بلکه از همه اینها بالاتر، آن را حوزه‌ای علمی منضوبه نظریه اخلاقی می‌داند و این نکته مهمی است. البته درک این نکته، چندان اعجاب‌آور هم نیست، به شرط آنکه به این مسأله توجه شود که نقطه کانونی نظریه اخلاقی ارسطو، سعادت است و سعادت نیز جز در بستر حیات سیاسی و زیست مدنی، امکان تحقق ندارد. با درک همین دقیقه فکری است که سیاست، اخلاق فردی و اخلاق، سیاست جمعی دانسته می‌شود. ایده «مناسبات اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه» دست کم با تلقی ارسطویی در این نکته مشترک است که ماهیت دوگانه‌ای برای اخلاق و سیاست قائل نیست (و حتی برکسی شدن آن دو با استعانت از ایده خیال صدرایی تاکید می‌کند). با آغاز دوران تجدد، اخلاق دیرین رو به زوال رفت و وحدت اخلاق و سیاست به نوعی نسبت دوگانگی (اگر نگوییم بیگانگی)، تغییر ماهیت داد. نتیجه عملی این تلقی و تاثیر آن بر سیاست و دانش سیاسی این بود که سیاست را از ذات آن (که نوعی پیشه است) نهی کرد و به نوعی بی‌پیشگی و ناپیشگی کشاند. سیاستمداران هم در این میان، وارد دعواهای قدرت وزد و بندهای سیاسی شدند. شأن علم سیاست هم در این میان، به جای تلاش برای دستیابی به غایات تجویزی سیاست، صرفا به توصیف‌گری این وضعیت بغرنج و غیراخلاقی تنزل پیدا کرد. البته ناتوانی ایده دوگانگی اخلاق و سیاست (به مثابه ایده محوری جهان تجدد)، به‌دلیل بحران‌های ذاتی جهان تجدد (ازجمله کاستی‌ها و خلل تلقی مدرن از طبیعت و انسان) محمل اخلاقی (ندارد)، بیش از هر زمان آشکار شده است و همین مسأله، ضرورت معرفی الگوهای جدید در باب مناسبات اخلاق و سیاست را به ما گوشزد می‌کند. ایده «مناسبات اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه»، دست کم به درد انتقادی و سلبی خود، می‌تواند چالشی نظری برای ایده اخلاقی جهان مدرن (که مبتنی بر نوعی فردانگاری و ایده‌گرایی است) باشد، اما اینکه این ایده چقدر توانسته ایجابا به طرح خلاقانه، انضمامی و باوضوح بالا، دست یازیده باشد، در ارائه این ایده توسط ارائه‌دهنده محترم و ارزیابی ناقدانه آن توسط ناقد محترم مشخص می‌شود. خروجی کار، حداقل از جهتی اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند و آن اینکه با توجه به اینکه حکمت متعالیه، اگر نه به مثابه یک نظریه انقلاب، بلکه از آن رو که ادعای مدیوار بنیان‌های نظری و فلسفی انقلاب اسلامی را به دوش می‌کشد، باید بتواند طرحی را از منظر فلسفه سیاسی یا فلسفه اخلاق، در جهت فائق آمدن بر چالش‌های پیش روی انقلاب اسلامی (و نظام سیاسی برآمده از آن) در حوزه اخلاق و سیاست درافکند یا حداقل تمهیداتی نظری برای تحقق آن طرح فراهم آورد؛ چنانکه در این میان نباید از ظرفیت بالای حکمت متعالیه به‌ویژه نگاه وجودی آن در این راستا غفلت کرد. پیش از این اطاله کلام نمی‌کنم. از سرکار خانم دکتر کیخا دعوت می‌کنم فرمایشات خود را ایراد بفرمایند و بعد از ایشان، در خدمت ناقد محترم جناب آقای دکتر فدایی باشیم.

|||

خانم کیخا به نام خدا. تشکر می‌کنم از بزرگوارانی که در این جلسه حاضر شده‌اند. امیدوارم از بحث‌ها و پیشنهادات این پژوهش مدنظر بوده، بحث دست یافتن به یک مبنای نظری برای بررسی مناسبات اخلاق و سیاست است. حالا چرا این بحث مطرح شده است. ما در بحث‌های علمی‌ای که در این زمینه داریم، فقدان این چارچوب نظری را احساس می‌کنیم. برای نمونه در بحث اخلاق و سیاست، یکی از مشکل‌های جدیدی که مطرح می‌شود، بحث‌های مربوط به اخلاق کاربردی و اخلاق حرفه‌ای است. در بحث اخلاق سیاسی، به‌عنوان یک اخلاق حرفه‌ای مطرح است. مسائل مطرح در مورد اخلاق سیاسی، حزب سیاسی، حزب سیاسی اخلاق کاربردی مطرح است، اما برای باسخگویی در این مسائل که پیش می‌آید آن مبنای نظری محکم و روشن را نداریم. بار دو جایی دیگر این فقدان مبانی نظری به‌ویژه با بحث‌های جدیدی که در فلسفه اخلاق مطرح شده است، بحث اخلاق هنجاری است که دارای سه شاخه است – سودگرایی، وظیفه‌گرایی و فضیلت‌گرایی. ما چطور اینها را هم و مهم و اولویت‌بندی می‌کنیم؟ آیا ما سودگرایی را می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم؟ آیا در اخلاق، اهمیت اصلی با وظیفه‌گرایی است یا فضیلت‌گرایی؟ ارتباط اینها باید چگونه باشد؟ این یکی از آن بحث‌هایی هست که واقعا تشنت نظری در این زمینه داریم؛ یعنی شما مقالاتی را که در این زمینه نگارش شده است مشاهده کنید، برخی‌ها می‌گویند سودگرایی اصل در دین ما نیست. بعضی‌ها می‌گویند نه، ما احادیثی داریم که تاکید می‌کند اصل اخلاق برای رسیدن به آبادانی جوامع است. عدالت باعث آبادانی جامعه شمامی‌شود. ما اینجا سودش را در نظر داشته‌ایم دیگر! همین‌طور در باب وظیفه‌گرایی. آیا اعمال اخلاقی از باب وظیفه‌گرایی، یک نوع تکلیف دینی است یا یک نوع مبنی است که باید در راستن رشد پیدا کند؟ یک سری بحث‌های اینچنینی باعث شد ما در بحث اخلاق و سیاست به‌دنبال یک مبنای نظری باشیم. این مبانی نظری را من از فلسفه معاتیه گرفته‌ام. اولا اینکه این باید از یک فلسفه گرفته شود، خودش یک نکته مهم است. چون می‌دانید فلسفه‌یک علم کلی است. علم وجزئی نمی‌تواند مفهوم مختلف را بارابطه بین آنها را بیابند یا تعیین تکلیف کنند. لذا اینجا حتما باید از فلسفه کمک گرفته شود. اما اینکه چرا از فلسفه معاتیه در این بحث استفاده شده، به خاطر آن ظرفیت‌هایی است که آن حکمت داشته است. یکی از ویژگی‌های خیلی بارزی که فلسفه معاتیه داشته است و ما در این پژوهش خواسته‌ایم از این بحث استفاده کنیم، این است که برهان و عرفان را در خدمت قرآن قرار می‌دهد؛ یعنی توانسته تلفیقی بین علوم عقلی و علوم وحیانی ایجاد کند. بحث‌های مفصل دیگری هم هست که من درخصوص آن در این کتاب بحث کرده‌ام. در خود حکمت متعالیه هم باز بحث‌های متنوعی وجود دارد. در این پژوهش (کتاب مناسبات اخلاق و سیاست در حکمت متعالیه) از جایگاهی که علم حال داشته است، برای بحث ارتباط میان اخلاق و سیاست استفاده کرده‌ام. البته خود علم مثال را هم به تنهایی نمی‌شود به کار برد. علم مثال هم‌ربط بحث حرکت جوهری و تشکیک وجود است که معنای واقعی حرکت را پیدا می‌کند؛ یعنی با این دو بحث بیشتر درهم تنیده است. من از چارچوب این بحث استفاده کرده‌ام که مناسبات بین اخلاق و سیاست را مشخص کنم. علم مثال خودش چیست؟ بحث‌های فلسفی دارد. هم در هستی‌شناسی و هم در معرفت‌شناسی و هم در انسان‌شناسی این بحث به‌طور مفصل مطرح است. ما سه علم داریم؛ عالم حس، عالم عقل و یک عالم هم بین این دو عالم است که به آن می‌گویند عالم مثال.

در عالم مثال است، همین قدر رهبر است. معصوم، نبی و ولی است. ما می‌گوییم بین یک عمل طبیعی و یک عمل قدسی فاصله کمی وجود دارد. فاصله آن در چیست؟ در نیت است. شما با یک نیت یک کاری را انجام بدهید، آن را از یک امر طبیعی و عادی تبدیل می‌کنید به یک امر قدسی و معنوی. همین نیت هم هست که باعث می‌شود شما عملی که در این عالم انجام می‌دهید از عمل عادی متفاوت باشد. خب همین نیت در کجا اتفاق می‌افتد؟ در عالم خیال. شاید در اینجا آن ماجرای امام خمینی بی‌مناسبت نباشد؛ آنجایی که مامور ساواک از امام می‌پرسد چرا شما وارد این سیاست شدید که همراه با آلودگی و گناه و انواع خلاف و این موارد است. امام می‌گوید این سیاست، سیاستی است که شما تعریف می‌کنید، ما که سیاست‌مان این نیست. ما سیاست‌های مختلفی داریم. ما این را با آن بحث شریعت توضیح می‌دهیم. خود بحث نبی هم درجه‌بندی دارد. یعنی بهترین رهبر جامعه نبی است، اما وقتی کسانی که بعد از نبی این مراتب را طی نکرده‌اند، نباشد چه باید کرد؟ از بحث‌های فولادی که عالم خیال دارد این است که امکان حرکت انسان تا رسیدن به مقام‌های خیلی بالا را فراهم می‌کند؛ یعنی فرد می‌تواند به جایگاهی برسد که نبی است و فقط مقام نبی را ندارد. اما همه آن مراتب را دارد. ما به آن می‌گوییم ولی. یعنی ولی چه بسا اگر در زمان نبی و در آن جایگاه بود، همان نقش را ایفا می‌کرد. این یکی از نکات مهم در این قسمت است که افراد مختلف می‌توانند به جایگاه رهبری دست پیدا کنند و همیشه هم باید افرادی باشند که حرکت ما را در عالم مثال تضمین کنند. پس یک بحث این است که ما سیاست و بحث شریعت را ارتقا دهیم. یک بحث هم این است که خود شریعت را ارتقا دهیم. آنقدر که سیاست برای مشروعیت بخواهد مقبولیت داشته باشد، اصلا بخواهد شرعی باشد، بگوید اگر من بخواهم در این جامعه فعالیت کنم باید شرعی باشم. قدرت گرفتن شریعت در جامعه هم باز نکته دیگری است که در این عالم بحث می‌شود. راه‌های قدرت گرفتن شریعت هم با همین بحث عالم خیال قابل توضیح است. ازجمله راه‌هایی که شریعت در جامعه قدرت پیدا می‌کند، این است که شریعت مطابق آن فهمی که افراد جامعه از شریعت پیدا کرده‌اند، ظاهر شود. ما یک بحثی در عالم مثال داریم به اسم حضور. این عالم مثال و عالم خیال امکان حضور انسان را در جهان فراهم می‌کند. چطور این امکان را فراهم می‌کند؟ ما زمانی خودمان را مورد ارزیابی و نقد قرار می‌دهیم و جایگاه خودمان را می‌فهمیم که فواتر از وجود خودمان برویم. یک نگاه درجه دوم به خودمان داشته باشیم. این عالم خیال است که این کار را انجام می‌دهد. یعنی از عالم جسم ما را فراتر می‌برد. ما صورتی از خودمان را تصویر می‌کنیم. شناختی از خودمان پیدا می‌کنیم. به میزانی که ما در عالم مثال هم هستیم، تنها نیستیم. ما صورتی از خودمان را تصویر دریاوریم. این عالم خیال است که این کار را انجام می‌دهد. یعنی انسان می‌تواند مراتب مختلف داشته باشد؛ از لایه‌های پایین آن که نزدیک به عالم محسوسات می‌شود، گرفته تا لایه‌هایی که پهلو می‌زند به عالم مجردات و یک فضای بسیار وسیعی است برای حرکت انسان در میان این لایه‌ها. خود خیال هم که می‌دانید گنجینه محفوظات انسان است. خاطرات انسان است. ما اشیا را می‌بینیم، تصویری از آن شیء در حافظه ما ذخیره می‌شود. وقتی آن شیء نباشد، ما از آن تصویر هم می‌توانیم جسم را به تصور دربیاوریم. نه‌تنها جلگ گنجینه محفوظات است، بلکه خودش هم تولیدگر است و خلاقیت دارد. این مواردی که در حافظه رفته است خودش هم دخل و تصرف می‌کند. موارد ترکیبی و جدیدی ایجاد می‌کند که اصلا آنها را ندیده باشیم. ما موجوداتی در تصورش می‌آید که دارای ابعاد مختلف نکرده موجوداتی در تصورش می‌آید که دارای ابعاد مختلف نکرده بودیم. این عرصه وسیع‌تر می‌شود. هر چقدر ذهنیت تجربیات انسان گسترده‌تر می‌شود، عالم خیالش هم گسترده‌تر می‌شود. می‌گویند آزادی انسان، آن عرصه ابداعاتش و صورتگری و خلاقیتش به واسطه همین عالم است. یک چشمه از این عالم را مادر امور هنری می‌بینیم که آن هنرمند موردی ایجاد می‌کند که اصلا وجود ندارد و می‌تواند به بهترین شکل ممکن یک اتفاق رفته را به تصویر درآوردن آن معقولات نه شما نشان دهد. عالم خیال کارش همین است، یعنی آن امور انتزاعی، مفهومی و تخیلی را می‌تواند به صورت خیلی ملموس دربیاورد. استفاده‌ای که در بحث اخلاق و سیاست از جایگاه عالم مثال کرده، این است که ما نه در عالم حس داریم زندگی می‌کنیم و نه در عالم معنویات و روحانیات. ما در عالمی زندگی می‌کنیم که آغشته به محسوسات و معقولات است. عالم مدنظر این ویژگی را دارد؛ دوبعدی است و از هر دوی این امور بهره‌مند است. شما نه می‌توانید بگویید اخلاق و سیاست را در سیاست زمینی نه و نمی‌توانید بگویید عالم خیال ظرف این سیاست و اخلاق و سیاست را داریم. عالم خیال ظرف این سیاست و اخلاق است. نکته دیگری که از این بحث استفاده شده است، بحث نفی دوگانگی اخلاق و سیاست است. دیگر نه یک کدام از آن حسی است و نه یک کدام از آن روحی است. ما چطور بخواهیم اینها را به همدیگر وصل کنیم؟ این بحث دیگر زیاد وجود ندارد. دوگانگی وجود ندارد بین اخلاق و سیاست. نه بین اخلاق و سیاست و نه بین دین و سیاست و نه بین عرفان و سیاست. دوگانگی‌ها رخت برمی‌بندد. ما اصلا صور و دست نداریم. ما درجه داریم؛ درجات اخلاق و درجات سیاست. حالا نکته اساسی تر این است که بحث دوگانگی به‌طور خیلی مفصلی است. یکی از کسانی که خیلی خوب به این بحث پرداخته است، هانری کربن است. کربن می‌گوید یکی از تمایزات بزرگ فلسفه اسلامی با فلسفه غرب، وجود عالم میانه است. می‌گوید شما چون این عالم میانه را داشتید در دام سکولاریسم نیفتادید. در عالم غرب می‌گویند ما که از دنیا رفتیم می‌افتد و ما داریم پشت سر هم مرتبه را بالا می‌بریم و از یک مرتبه به سمت مرتبه دیگر حرکت می‌کنیم، منتها طبق بحث حرکت جوهری ما انسان‌ها دارای مراتب هستیم. این حرکتی که ما انجام

> زمانی که خاندان مدیچی در فلورانس بودند، فقط مایکلاونژ نبود که آموزه‌هایش را مطرح می‌کرد. کس دیگری بود به نام مارسیلیو فیچینو که یک متاله بود و اولین‌بار اوست که در سنت مسیحی گفت، انسان اشرف مخلوقات است

می‌دهیم هم در عالم مثال است. یعنی انسان می‌تواند مراتب مختلف داشته باشد؛ از لایه‌های پایین آن که نزدیک به عالم محسوسات می‌شود، گرفته تا لایه‌هایی که پهلو می‌زند به عالم مجردات و یک فضای بسیار وسیعی است برای حرکت انسان در میان این لایه‌ها. خود خیال هم که می‌دانید گنجینه محفوظات انسان است. خاطرات انسان است. ما اشیا را می‌بینیم، تصویری از آن شیء در حافظه ما ذخیره می‌شود. وقتی آن شیء نباشد، ما از آن تصویر هم می‌توانیم جسم را به تصور دربیاوریم. نه‌تنها جلگ گنجینه محفوظات است، بلکه خودش هم تولیدگر است و خلاقیت دارد. این مواردی که در حافظه رفته است خودش هم دخل و تصرف می‌کند. موارد ترکیبی و جدیدی ایجاد می‌کند که اصلا آنها را ندیده باشیم. موجوداتی در تصورش می‌آید که دارای ابعاد مختلف نکرده بودیم. این عرصه وسیع‌تر می‌شود. هر چقدر دایره تجربیات انسان گسترده‌تر می‌شود، عالم خیالش هم گسترده‌تر می‌شود. می‌گویند آزادی انسان، آن عرصه ابداعاتش و صورتگری و خلاقیتش به واسطه همین عالم است. یک چشمه از این عالم را مادر امور هنری می‌بینیم که آن هنرمند موردی ایجاد می‌کند که اصلا وجود ندارد و می‌تواند به بهترین شکل ممکن یک اتفاق رفته را به تصویر درآوردن آن معقولات نه شما نشان دهد. عالم خیال کارش همین است، یعنی آن امور انتزاعی، مفهومی و تخیلی را می‌تواند به صورت خیلی ملموس دربیاورد. استفاده‌ای که در بحث اخلاق و سیاست از جایگاه عالم مثال کرده، این است که ما نه در عالم حس داریم زندگی می‌کنیم و نه در عالم معنویات و روحانیات. ما در عالمی زندگی می‌کنیم که آغشته به محسوسات و معقولات است. عالم مدنظر این ویژگی را دارد؛ دوبعدی است و از هر دوی این امور بهره‌مند است. شما نه می‌توانید بگویید اخلاق و سیاست را در سیاست زمینی نه و نمی‌توانید بگویید عالم خیال ظرف این سیاست و اخلاق و سیاست را داریم. عالم خیال ظرف این سیاست و اخلاق است. نکته دیگری که از این بحث استفاده شده است، بحث نفی دوگانگی اخلاق و سیاست است. دیگر نه یک کدام از آن حسی است و نه یک کدام از آن روحی است. ما چطور بخواهیم اینها را به همدیگر وصل کنیم؟ این بحث دیگر زیاد وجود ندارد. دوگانگی وجود ندارد بین اخلاق و سیاست. نه بین اخلاق و سیاست و نه بین دین و سیاست و نه بین عرفان و سیاست. دوگانگی‌ها رخت برمی‌بندد. ما اصلا صور و دست نداریم. ما درجه داریم؛ درجات اخلاق و درجات سیاست. حالا نکته اساسی تر این است که بحث دوگانگی به‌طور خیلی مفصلی است. یکی از کسانی که خیلی خوب به این بحث پرداخته است، هانری کربن است. کربن می‌گوید یکی از تمایزات بزرگ فلسفه اسلامی با فلسفه غرب، وجود عالم میانه است. می‌گوید شما چون این عالم میانه را داشتید در دام سکولاریسم نیفتادید. در عالم غرب می‌گویند ما که از دنیا رفتیم می‌افتد و ما داریم پشت سر هم مرتبه را بالا می‌بریم و از یک مرتبه به سمت مرتبه دیگر حرکت می‌کنیم، منتها طبق بحث حرکت جوهری ما انسان‌ها دارای مراتب هستیم. این حرکتی که ما انجام